

ابن بطوطه که از نیمه اول قرن هشتم به ایران و چند کشور آسیای  
 مسافرت کرده است در دوران اقامت در هند مورد عنایت سلطان قرار  
 میگیرد و از طرف او بعنوان «ایلچی» مأمور دربار چین میشود، به دستور  
 سلطان هرچه برای این مسافرت لازم است فراهم کردند و بالاخره ابن-

مسافرت سیاسی  
 ابن بطوطه بین دربار  
 چین و هند

بطوطه بمعیت عده‌یی، از هندوستان عازم چین میشود پس از رسیدن بچین «پادشاه چین برای سلطان  
 هدایائی که عبارت از صدفتن غلام و کنیز و پانصد جامه از پارچه که سخاکه صدف دست آن از  
 مصنوعات شهر زیتون و صدف دیگر از مصنوعات شهر خنسا بود و پنج من مشک و پنج جامه  
 مرصع بجواهر و پنج ترکش زردوزی شده و پنج قبضه شمشیر فرستاد و تقاضا کرده بود که  
 سلطان اجازت فرماید تا بتکده‌ای که در ناحیه جبال قراچیل (هیمالیا) واقع است، تجدیدبنا  
 شود... سلطان در برابر هدایای پادشاه چین هدایائی بهتر و گرابهاتر برای او ارسال داشت که  
 عبارت بود از صد اسب نجیب با زین و لگام و صد غلام و صد کنیز هندو که هنر خواندن و  
 رقص میدانستند و صد جامه (از پارچه بی‌رسی که از پنبه بافته میشود و در زبائی بی نظیر میباشد  
 و هر دست آن صد دینار ارزش دارد.» سپس ابن بطوطه بتفصیل یکایک هدایای سلطان را  
 بریشمرد و مینویسد: «سلطان برای این مسافرت اسیرظهیرالدین زنجانی را که یکی از فضلا و  
 اهل علم بود به اتفاق کافور شر ایدار که هدایا به او سپرده شده بود همراه ما کرد و بفرمود تا  
 اسیرمحمد هروی، با هزارتن سوار ما را تا ساحل دریا برساند و هیات نمایندگی چین را که پانزده  
 تن بود با حدود صد خادم در معیت ما روانه کرد، بدین ترتیب با اردوئی بزرگ حرکت  
 کردیم...»<sup>۱</sup>

در سال ۸۹۵ پادشاه شروان فرخ یسار، رسولان کاردان به درگاه  
 متن یک تعهدنامه سیاسی یعقوب پادشاه فرستاد و شرطنامه گذرانید. سوادش این است:

«والله، بالله، تالله الطالب المدرک المهلک الحی الذی لاینام و لایموت و بالقران المجید القدیم  
 الذی لایفوت، که در مدت عمر با دوست حضرت اعلی خاقانی ابوالمظفر السلطان یعقوب بهادر  
 خان دوست باشیم و با دشمن ایشان دشمن. و در طریق رعیت پروری و عدالت گستری به نهج  
 قویم و صراط مستقیم آن حضرت سلوک نمایم. و در ادای مبلغ پنجهزار تومان تبریزی که از  
 نواب حضرت اعلی قبول نموده‌ایم مطلقاً تعلق و اهمال ننمایم. و بر اسراء و ارکان دولت و  
 حکام نامدار، و اعیان و شاهیر مملکت شیروان که در این ایام با پدرم اتفاق نموده‌اند، بی‌اذن  
 و رخصت از جانب نواب حضرت اعلی سیاست نکنم و به قتل نرسانم و غارت نکنم. و به‌جار  
 و یساق آن حضرت، به دستور خاقان سعید امیر تیمور حاضر شوم. و لشکر به هر طریق که امر  
 فرمایند بفرستم... و اگر العیاذ بالله از جمیع و اسور یا از بعضی ترمذ و عناد نمایم. از حرز الله تعالی  
 و سبحانه و ذمه رسول الله خروج نمود باشم و مستحق غضب و سخط الهی و قهر پادشاهی باشم.»<sup>۲</sup>

۱. سفرنامه ابن بطوطه، ترجمه دکتر محمدعلی موحد، ص ۵۵۱ به بعد.

۲. روملو، حسن بیگ، احسن التواریخ، به اهتمام دکتر لوائی، ص ۶۲۴.

نامه سیاسی امیر تیمور گورکان به سیدعلی کیا  
 امیر تیمورگورکان دوبار به سیدعلی، حکمران گیلان نامه نوشته است. در نامه نخستین رعایت ادب کرده است. ولی در نامه بعدی از حد ادب خارج شده است و سید را به درگاه خود فراخوانده، در مقام تهدید و ارباب او برآمده است و از جمله چنین نوشته است: «سیدعلی کیا به تحیات و رافات فراوان مخصوص بوده و همگی همت همایون بر تمهید قواعد و اشفاق و سلوک اوضاع بر نهج وفاق

مقصور شناسد... احوال ملک عزالدین لرو پادشاه احمد و دیگر ملوک کردستان و اسراء شیروان و شکی و ملک بقرات تغلیس که هر یک طریقه مخالفت ورزیدند و خلاف فرمان جهان مطاع... از جاده مطاوعت انحراف نمودند به چه نوع تأدیب یافتند... اکنون اگر چنانچه نظام استقامت و اسور خود می خواهد، باید که به همت فیاض پادشاهانه و عنایات و الطاف خسروانه حضرت مانیکو امیدوار و مستظهر بوده، بلا حجاب به درگاه عالمیان متوجه شود، یا یکی از برادران و فرزندان را روانه گرداند. اگر به خلاف این معنایی به جای آورد و نصیحت قبول نکند و از احوال دیگران متنبه نشود، می باید که جنگ را آماده و مهیا باشد که... متوجه ولایت او خواهیم شد... هر آینه آنچه واقع شود از خون ریزش و خرابی و غارت، گناه، تماسی بدو عاید گردد. و او بزه و آثم باشد. والسلام.»

سید در پاسخ تیمور پس از ذکر کلیات، چنین می نویسد:

پاسخ دلیرانه  
 سیدعلی کیا

«... این مقدمات مبتنی است بر جواب مکتوبی که امیر تیمور نوشته و آن مبتنی است از سفاقت بسیار و نخوت بی شمار و کلمات ناپسندیده و عبارات نااندیشیده، مطلقاً دعوی ابوبیت کرده هر شخص که به صفات اوله نطفه و آخره جیفه موصوف شد و هر روز دو نوبت به اکل و شرب محتاج باشد، چگونه... از جناب ما حضرت ما و مستقر عزت و جلال ما سخن گوید... در این باب تامل رفت، به جر حماقت کاتب صورتی ننمود. جهت آن که رعایت ادب کردن به کافه انام از خواص و عوام لازم و واجب است. و اگر هم با یکی از فرودستان و درم خریدگان باشد، سخن سفیهانه و گراف نباید گفت؛ و تحکم و تکبری که نموده به این عبارت که «قلم عفو مغفرت بر جراید جرایم او کشیده شود» بالله که اگر با یکی از... آنان که از قبل او حاکم موضعی باشد، این خطاب توان نوشت... حقا که اگر او را به دقایق این معانی شعوری بودی، رخصت کاتب ندادی... قبول دعوتی که می فرساید و اسر بر متابعت و انتقاد که می نماید، از دو وجه خالی نتواند بود: یا از جهت مصالح دین باشد، یا فواید دنیوی. افعالی که با مسلمانان اطراف روا داشته اند و صورتی که با بندگان حق تعالی به ظهور آورده از قتل و غارت و سوخت و تاخت و اسر و غیره، معلوم شد که این معنی علامت دین و دیانت نیست. چه بر کفار که غیر ملت باشند، مثل این حرکات جایز نیست. و انبیا و اولیا رخصت نداده اند. به تخصیص با مسلمانان، که اهل قبله باشند... و از ایشان اسری صادر نگشته که مستحق قتل و غارت و استیصال

باشند. و اگر غرض فواید دنیوی ... پس تکلیف مالایطاق نمودن و سادات ... را ملازمت فرسودن و تهدید و تخویف نمودن، مناسب عقول ارباب دین نیست ... از عنفوان شباب الی یومنا هذا محکوم هیچ حاکمی نگشته، برای بقیه عمر که از دهر فانی مانده است، خود را در مقام مذلت داشتن و امتثال اوامر ظلمه و فسقه نمودن از مستحیلات دانید. النار و لا العاد ... برای مهلت چند روزه در جهان فانی که سکت او عین سرعت است و اقامت او مقدمه رحلت، بدین مذلت رضا دادن از خیالات شمر. و لیس للومنین آن یذل نفسه ... چند روزی ... عنان اختیار فوجی از بندگان پروردگار به قبضه اقتدار این ضعیف روزگار دادند، بر حسب قدرت و امکان در اعلاء ... احوال رعایا و ذبردستان و تیمور دگان و غلات (سیدگان را خالصاً مخلصاً لوجه الله آنچه ستود و ممکن بود، به تقدیم رسانیده ایم. و تارستی باقی باشد، خواهیم کوشید ... از کثرت ازدحام ایشان باک نخواهیم داشت ... اعتبار بر قضیه خوارزم و هرات و سیستان و خراسان و عراق و آذربایجان و تغلیس ... نکنند. و آنرا از کرامات و نصرت تصور نکنند ... اکنون هاتق غیبی از جهت توجه مخالفان و معاندان که بدین جانب متوجه اند و بی استحقاق قصد آزار صلحا و اتقیاء و علماء این دیار دارند، در گوش جان می گوید ... سعد و آماده ایم و جنگ و جهاد را ساخته و ایستاده ایم. و بجمداله مقامهای استوار و مبارزان نیزه گذار داریم و تا جان در بدن و سر در گردن باشد، خواهیم کوشید ... ذکر می که در اواخر مکتوب رفته بود که چون متابعت نکنند لشکرها متوجه گردند و فتنه و خرابی و قتل و غارت و اسرکه واقع گردد، او آثم باشد. از علما که ملازمند، همین قدر استفسار نمایند که در این قضیه، به وزرو و بال و عقاب که؟ احق و اولی است و که سزاوار لعن و عذاب حق تعالی است؟ با مثال سخنان چنین تهدید نفرمایند که عالم الاسرار، بر افعال و احوال همگنان مطلع است. و به گناه زید، عمرو را مواخذه نکنند. و لاتزروو از رة وزر آخری.»<sup>۱</sup>

ظاهراً این نامه مستدل و شجاعانه در سزاج اسیر تیمور موثر افتاده و او را از جنگ و مبارزه ای که فرجام آن روشن نیست، باز داشته است. چه سیدعلی کیا تا سال ۸۱۲ یعنی پنج سال بعد از وفات امیر تیمور، به حکومت و فرمانروایی خود در گیلان و مازندران ادامه داده است.

سلطان احمد جلایر در سال ۷۸۴ به تخت سلطنت نشست. و پس از آن که حوزه قدرت تیمور وسعت گرفت، وی را به نزد خود فراخواند. ولی سلطان احمد از قبول این دعوت امتناع ورزید. اکنون قسمتی از نامه این دورا اینجا نقل می کنیم:

مکتوب امیر تیمور  
به سلطان احمد جلایر  
و پاسخ سلطان احمد

نامه امیر تیمور: احمد جلایر به عوطف پادشاهانه محفوظ و بپهره مند و ملحوظ و مقبول باد. بدانند که چون ریات ظفرنگار به طرف شیراز عود نمود، منصور نا منصور با قریب ده هزار سوار، خود را فدای عساکر منصور کرد و مانند گرد خود را بر هوا

پراکنده کرد. امروز اگر تو خود را نمی‌شناسی، ما تو را وارک و سماک تو را می‌شناسیم. حکم آن که سعیا علی‌الراس لامشیا علی‌القدم، هر چند زودتر خود را به درگاه عالم پناه عرش سسکت کیوان منزلت رساند، و خاک بارگاه را توتیای چشم سازد. امید هست که به عنایت پادشاهانه مشمول گردد.

جواب سلطان احمد جلایر: تیمور مدبور به ظلم و ستم معروف و مشهور، بدانند که چون مکتوب مکتوب نامسقول و رسول سلول ناسقول تو بدین درگاه گیتی پناه و سده سدره اشتباه رسید، اقل خدام را فرمودیم که در آن مطالعه نمایند. سراسر کبر و منی و دغا بازی و خودبینی به سوق عرض افتاد. عجب که رویاه گمراه بی‌دست و پیا، دلیری و صلابت شیرینی نماید. و کم اصل، با اصیل برابری کند. نام ارک و سماک ما برده و از اصل و نژاد خود دور مانده ... اگر توانیم مقاومت نماییم و اگر برخلاف این باشد، سبق الفرار سما لایطاق من سنن المرسلین، و سیعلموا الذین ظلموا ان ینقلبون!

ماینندگان سیاسی در عهد تیمور — بطوری که از سفرنامه کلاویخو برمی‌آید، در عهد تیمور نه تنها رعایت وضع عمومی و مصالح نمایندگان سیاسی نمی‌شد، بلکه مردم بی‌نواهی که در مسیر حرکت سفیر بودند، به انواع بدبختی دچار می‌شدند. کلاویخو سفیر اسپانیا می‌نویسد:

«آن کس که راهنمای ما بود، بدنبال سران شهر، یاده... که در آن فرود آمده بودیم، می‌فرستاد. و چون آنها را به حضور راهنمای ما می‌آوردند، به مجرد این که سخنی می‌گفتند فوراً کتکی مفصل می‌خوردند... سپس برای جبران این کوتاهی و فراموشکاری، اهل محل، باید مبلغ هنگفتی جریمه بدهند، تا در آینده از سفرها بهتر پذیرایی کنند.»

در حدود سال ۸۰۵ هـ. (۱۴۰۲ م.) هانری سوم پادشاه اسپانیا که **مبادله سفرا بین ایران و اسپانیا در عهد تیمور** سخت به کسب اخبار درست، دلبستگی داشت، دو سفیر به جانب شرق گسیل داشت، تا آنچه را در جریان مسافرت خود می‌بیند گزارش

دهند. این دو، پس از طی سریق، در آنکارا به اردوی تیمور رسیدند و به حضور او بار یافتند. از آنان با ملاحظت پذیرایی شد. پس از چندی، تیمور تصمیم گرفت متقابلاً، هیاتی با هدایای بسیار گران بها نزد پادشاه اسپانیا بفرستد. و قرار شد سفرای او همراه فرستادگان پادشاه اسپانیا طی طریق کنند. در نتیجه این اقدام تیمور، پادشاه اسپانیا بر آن شد که کلاویخو را با گروهی دیگر به نزد تیمور گسیل دارد. این هیات، هدایایی نیز همراه داشتند و تنی چند از آنان در نتیجه رنج سفر جان سپردند. کلاویخو بیش از یک قرن، پس از آن که مارکوپولو نحوه راه یافتن به آسیای مرکزی را در کتاب معروف خویش بیان کند، به سوی سمرقند راه افتاد. این سفر قریب ۱۵ ماه به طول انجامید و در جریان خلیج آن، درنگها و تعطیلهای بسیار روی داد. کلاویخو شرحی از کشتیهای بادی آن دوران در شهر قسطنطنیه و آثار تاریخی آن می‌نویسد.

پس از آن که هیات اسپانیایی به معیت سفیر تیمور داخل قلمرو تیموری شدند، با آنان همه‌گونه همراهی شد. این هیات در خوی با سفیر سلطان مصر برخورد کردند

که برای ادای بعضی تعارفات نزد تیمور می‌رفت. وی نیز هدایایی نظیر چند شتر مرغ و یک زرافه همراه داشت. هیات هم‌گام با این حیوانات، طی طریق می‌کردند تا به شهر تبریز رسیدند. «تبریز سرکز بازرگانی ایران بود. این شهر بر سر راه کاروان روشرق و غرب واقع بود، و کاروانیانی که از کنار دریای سیاه و آسیای صغیر می‌آمدند، با کاروانیانی که از اقصای آسیای مرکزی آمده بودند برمی‌خورند. در اوایل دوران مغول، تبریز مرکز حکومت نیز به‌شمار می‌رفت. اما تیمور اخیراً آنرا به سلطانیه نقل کرده بود. و نایب‌السلطنه وی در آن شهر، مقر داشت. کلاویخو و همراهان، پس از عبور از شهرهای مختلف به شهر مذهبی مشهد می‌رسند. جالب توجه است که در عهد تیمور، چون هنوز بدعت‌های مذهبی و تعصبات جاهلانه به وسیله قزلباشها و سلاطین صفوی و روحانیان قشری در دماغ مردم راه نیافته بود؛ از برکت آزاداندیشی مردم، کلاویخو و همراهان توانستند به راحتی و آزادانه آرامگاه امام رضا را زیارت کنند.

کلاویخو در این مسیر طولانی، همه‌جا از کمک دولت تیموری برخوردار بود. تعویض اسبهای چاپاران به هزینه دولت صورت می‌گرفت. در مسیر، کاروانسراهایی بود که در آنها اصطبل‌های پر از اسب قرار داشت. و همه، آماده خدمت به مأموران حکومتی و پیکها بودند. ضمناً مأمورین حکومتی به هنگام ضرورت، می‌توانستند اسب اشخاص را نیز مصادره کنند. کلاویخو در این سفرنامه از ذکر مظالم مأمورین ایرانی به مردم و کشاورزان خودداری نمی‌کند و می‌نویسد: تاتاران با بیدادگری، با دهقانان و روستائیان رفتار می‌کنند. راهنمایان و صاحب‌منصبانی که از طرف دربار فرستاده می‌شدند. همه‌جا خواسته‌های خود را با دادن قازیان و ایراد ضرب و شتم وصول می‌کردند.

کلاویخو و همراهانش پس از ورود به سمرقند، به خدمت تیمور بار یافتند و مورد مهر و محبت او قرار گرفتند.

در این ایام، تیمور آخرین روزهای زندگی خونبار خود را طی می‌کرد. و شاید به همین علت اصرار کلاویخو و همراهان برای تودیع بنا تیمور به عهده تعویق می‌افتاد، چون بیم آن بود که با مرگ تیمور نظم و آرامش موجود به کلی از بین برود، به اصرار دولتیان، هیات، راه کشور خویش را در پیش گرفته، به اسپانیا برگشتند. در این مأموریت، کلاویخو و همراهان یک صد هفته از عمر خود را در دریا و خشکی و شهرهای گوناگون گذرانیدند. و با مناظر نیک و بد و خوشیها و ناخوشیهای بسیار روبرو گردیدند که شرح آنها در سفرنامه کلاویخو آمده است.<sup>۲</sup>

کلاویخو در سفرنامه خود بسیاری از خصوصیات اجتماعی و مظالم حکومت تیموری را توصیف می‌کند. از جمله می‌گوید چون ما قصد ملاقات تیمور را داشتیم، فرمانروایان محل خود را موظف می‌دانستند هرچه زودتر ما را به سمرقند برسانند. با این که در راه سلطانیه به نیشابور سخت بیمار بودم و در تب می‌سوختم، هرچه اصرار کردیم که به ما اجازه استراحت بدهند، از بیم غضب تیموری اجازه ندادند. به طوری که «چون نوبت عزیمت و بر اسب نشستن رسید، همچون مردگان بودیم»<sup>۳</sup>

۱. همان، ص ۵۱.

۲. همان، مقدمه، ص ۲۳-۱۰ (به اختصار).

۳. همان، ص ۱۸۳.

کلاویخو مکرر از روش وحشیانه ماسورین تیموری سخن می‌گوید و می‌نویسد: «چون مردم از آمدن تاتاران و سواران تیموری که برای اجرای دستوری می‌روند با خبر می‌شدند، بی‌درنگ با منتهای سرعت می‌گریزند. گویی ابلیس به دنبال آنها کرده است. بازرگانان نیز دکانهای خود را تخته می‌کنند و مانند دیگران فرار می‌کنند، و درخانه‌های خود پنهان می‌شوند. در ضمن گریز به یکدیگر با آوای بلند می‌گویند «ایلچی» یعنی سفیران. چون می‌دانند با آمدن سفیران، روز آنان سیاه می‌شود. به این ترتیب مردم چنان می‌گریزند که پنداری اهریمن شخصاً به دنبال آنان روان است... چون کدخدا را یافتند به او ناسزا می‌گویند و تازیانه می‌زنند. او را در پیش خود می‌دوانند تا آن که آنچه نیاز سفیران است، به دست آورند. این ماسورین به نام اجرای فرمان ولینعمت خود، مردم را در فشار می‌گذارند و دم از کسی بر نمی‌آید...» کلاویخو می‌نویسد: «ماسورین تیموری بدون توجه به تمایل و علاقه مردم، عده‌ای را جبراً به حوالی سمرقند کوچ می‌دهند تا به نفوس این خطه بیفزایند.»

همو می‌گوید: «در کشور تیمور چون فرستاده و سفیری نزد او می‌رود، موظف است هدیه و پیش‌کشی برای تیمور در برابر افتخاری که به او داده است، بفرستد.»<sup>۱</sup>

کلاویخو در سفرنامه گرانقدر خود که گنجینه بی‌از اطلاعات اجتماعی است می‌نویسد: پس از ورود به سمرقند و تقدیم پیشکشهایی به ماسورین مخصوص تیموری، ما را طی تشریقاتی بسیار، به حضور تیمور هدایت کردند. وی بر زمین یعنی بر سکویی نشسته بود که در برابر آن فواره‌ای بود و آب را به هوا می‌پراکند. و در روی فواره سیبهای سرخی همچنان بالا و پائین می‌رفتند. تیمور بر تشکهای کوچکی که گلدوزی شده بود، تکیه داده بود، وی قبایی از پرند ساده و بی‌پیرایه و بدون گلدوزی بر تن، کلاه سفید بلندی بر سر داشت که بر فرق آن یک لعل بدخشان می‌درخشید، و به گرد آن، سروارید و گوهرهای گرانبها دیده می‌شد.

... چون او را دیدیم، تعظیم کردیم و زانوی راست را بر زمین نهادیم و دستها را بر سینه گذاشتیم. آنگاه گام به گام پیش رفتیم و باز دوتا شدیم. و بار سوم نیز سرفرود آوردیم. اما این بار، بر زمین زانو زدیم و همچنان ماندیم. آن گاه تیمور فرمان داد برخیزیم و به او نزدیک تر شویم... آنجا سه تن از بزرگان که ندیم تیمور بودند، ایستاده بودند. آنها زیر بازوی ما را گرفتند و ما را نزد تیمور بردند، و به زانو زدن واداشتند. آن گاه تیمور پیر، برای آن که ما را ببیند، اجازه داد که برخیزیم و در حضور او بایستیم... تیمور از حال و وضعیت ما جوینا شد و گفت: «پسرم پادشاه شما چگونه است؟ زندگی را چگونه می‌گذرانند؟ آیا تندرست است؟ ما نیز پاسخهایی شایسته دادیم. آن گاه پیاسهایی را که حامل آن بودیم، گذاشتیم.<sup>۲</sup> چون سخن ما به پایان رسید، تیمور رویه بزرگان و درباریان خود کرد و گفت «اینک سفیرانی را که پسرم پادشاه اسپانیا فرستاده است، بنگرید. وی برآستی از بزرگ‌ترین شاهان فرنگ است که در آن سوی زمین بر سر دسی بزرگ و نام‌آور فرمان می‌راند. من پیام حسن نیت برای پادشاه اسپانیا خواهم فرستاد. همین کافی بود که او، تنها سفیرانی بانامه‌ای

نزد من روانه کند و پیشکش و تقدیمی نمی‌فرستاد. برای من همین بس بود که از تندرستی و خوشی او آگاه شوم و پیشکشی از او هرگز نمی‌خواستم.<sup>۱</sup>

«در این هنگام یکی از نواده‌های تیمور، نامه مخصوص پادشاه اسپانیا را در برابر دیدگان تیمور قرار می‌دهد. ولی تیمور پس از گشودن نامه می‌گوید بهتر است که در فرصتی مناسب‌تر نامه خوانده شود. پس از پایان این مراسم، پیشخدمتها دست‌به‌کار آوردن انواع اغذیه، مشروبات و میوه‌های گوناگون شدند. آنها گوشت گوسفند آب‌پز، بی‌آبگوشت و کباب و گوشت اسب را در ظرفهای چرمی بزرگی می‌گذاشتند که با بزرگی و سنگینی، پیشخدمتها، با درفتن دسته ظرفها می‌توانستند این ظروف را به‌سوی تیمور یا اشخاص دیگر بلغزانند. عده‌ای با داشتن پیش‌بند و آستینهای چرمی، تکه‌های گوشت را در قدهای بلندی که از زر و سیم و یا چینی بود، می‌نهادند. پس از آنکه محتوای قدها از لحاظ مواد غذایی تکمیل می‌شد، دو یا سه تن از بزرگان، این قدها را در برابر تیمور و سفیران و سایر مقربان تیمور می‌نهادند. زیرا این قدها، به قدری سنگین بود، که برداشتن آنها برای یک نفر غیر ممکن بود. هنوز خوراک اول تمام نشده، خوراک دوم را می‌آوردند. و مازاد غذاهای ما را برای خدمتکاران ما فرستادند که به‌خانه‌ها ببرند. کلاویخومی نویسد: مقدار خوراک چنان بود، که اگر خدمتکاران می‌خواستند در مراجعت به‌خانه حمل کنند، تا ۴ ماه کفایت خوراک ما را می‌کرد. به‌محض این که گوشتهای کباب شده و آب‌پز خورده شد، قدهای گوشت گوسفند و آبگوشت را آوردند. سپس مقادیر زیادی میوه از قبیل هندوانه، هلو، انگور، و جز اینها را در برابر ما نهادند. آن‌گاه قدها و کاسه‌های زرینی از شیرمادیان که با شکر آسیخته بودند، برای نوشیدن ما آوردند.<sup>۲</sup>

باده‌پیمایی و آداب آن: تیمور با آن که خود را مسلمان معرفی می‌کرد، در باده‌پیمایی سخت افراط می‌نمود. و مهمانان و ملازمان او نیز ناگزیر بودند که درسیخوارگی با او همگامی و همقدسی نمایند. در نظر آنها سی‌خوش و گوارا، آن بود که میهمانان از آن به قدری بنوشد که از خود بی‌خود شوند. کلاویخومی نویسد:

«پیشخدمتهایی که در ضیافت شاهانه خدمت می‌کنند، در برابر مهمان زانومی زنند، و تا یک پیاله خالی می‌شد، پیاله دیگر را به دست او می‌دهند. و این کار همچنان ادامه می‌یابد. چون یکی خسته شد، دیگری جای او را می‌گیرد. به هر کس که از نوشیدن، سر باز می‌زند، گفته می‌شود که مخالفتی است با تیمور که او را آنجا خوانده و به او احترام گذاشته است... در صورتی که در پیاله اندکی بماند، پیشخدمت آنرا پس نمی‌گیرد. مهمان باید آنرا تا ته بنوشد، مهمانان هر پیاله را لاجرم یا در دو جرعه می‌نوشند. جرعه دوم را به سلامت علیحضرت می‌نوشند... سردی که به حد وفور می‌گساری کند؛ بهاد لقب می‌یابد...»<sup>۳</sup>

«... چون ما همه خوردیم و سیر شدیم، نمایش پیشکشهایی که آورده بودیم، آغاز شد... اینها پیشکشهایی بود که از ولینعمت خود، پادشاه قسطنطنیه آورده بودیم. و نیز پیشکشهای سلطان مصر را هم نمایش دادند. سرانجام سیصد اسب را هم از برابر تیمور گذرانیدند. این اسبها را یکی از بزرگان به او پیشکش کرده بود. چون

این کارها تمام شد، ما سفیران به راهنمایی خدمتکاران خود، به خانه برگشتیم. بزرگی را مأسور ساخته بودند تا از ما نگهداری کند و راهنمای ما باشد...»<sup>۱</sup>

## فعالیت‌های سیاسی بین شرق و غرب

در دایرةالمعارف فارسی در پیرامون دیپلماسی چنین آمده است:

دیپلماسی — فن و عمل رهبری مذاکرات بین ملت‌ها به منظور حصول سازشی که مورد رضایت متقابل همه آنها باشد. مأمورین این کار، یعنی دیپلمات‌ها، عهده‌دار امور سیاسی و تنظیم اداره روابط دولت با دولت‌های دیگری باشند. تا قرن هفده روابط بین‌المللی عموماً با مکاتبه مستقیم بین سران ممالک یا اعزام ایلچی‌ها و سفیرانی که برای مقصود خاصی اعزام می‌شوند، صورت می‌گرفت. این روش، نتایج مطلوب را نداشت و به تدریج احتیاج به ارتباط دائمی احساس شد. «و نیز» نخستین دولتی بود که در اواخر قرون وسطا، نمایندگان مقیم به ممالک خارجه اعزام کرد. در اواخر قرن ۱۷ میلادی، داشتن سفارتخانه‌های دائمی در اروپا معمول شده است. سراتب نمایندگان سیاسی عبارتند از سفیر کبیر، وزیر مختار و فرستاده فوق‌العاده، وزیر و کاردار این مأمورین در کشور-هایی که بدانجا فرستاده می‌شوند، دارای مصونیت‌ها و فعالیت‌های دیپلماسی هستند. از قبیل معافیت از پرداخت مالیات و توقیف و محاکمه و غیره. و مسکن آنها از حقوق برون‌سرزی بهره‌مند است. بعدها این مزایا و فعالیت‌ها شامل همه کارسندان سفارتخانه نیز شد. امروز غیر از مستشار و دبیر، وابسته‌های نظامی، دریایی، هوایی، بازرگانی، فرهنگی، صنعتی، کارگری و غیره، جزو دیپلمات‌ها محسوب و از معافیت‌های مذکور بهره‌مند هستند. عده این مأمورین دائماً و به تازید هستند، به طوری که عده کارسندان سفارت کشورهای بزرگ در پایتخت‌های بزرگ دنیا، به چندین صد نفر می‌رسید. وظیفه این کارسندان این است که در حدود موازین بین‌المللی و بدون توسل به جاسوسی، ناظر وقایع سیاسی، اقتصادی و نظامی کشوری که در آن مأموریت دارند، باشند. و اطلاعات دقیقی به کشور متبوع خود بفرستند.<sup>۲</sup> اکنون که از بحث کلی در پیرامون دیپلماسی فارغ شدیم، تاریخ روابط اروپائیان را با ایران از قرون وسطا به بعد مورد مطالعه قرار می‌دهیم:

یکی از نتایج استیلای سلطان محمد دوم (مشهور به فاتح) بر قسطنطنیه آغاز توجه اروپائیان و بسته شدن راه‌داد و سندن اروپائیان به مشرق زمین، این بود که به سرزمین ایران<sup>۳</sup> سلاطین و پاپ‌های اروپا بر آن شدند که با اتحاد و جلب دوستی ایران، از نفوذ و دست‌اندازی روزافزون عثمانی‌ها بر خاک اروپا جلوگیری کنند. غیر از این عامل سیاسی، غریزه سودجویی، سودای تحقیق و کنجکاو، میل بازاریابی و تبلیغ آرای مذهبی... همه انگیزه‌هایی است که بازرگانان، دانش‌پژوهان و جهانگردان و مبلغان مسیحی را از

۱. همان، ص ۲۳۵. ۲. دایرةالمعارف فارسی، پیشین، ص ۱۰۲ (با اختصار).

۳. ماعوذ از طاهری، ابوالقاسم. تاریخ سیاسی و اجتماعی... پیشین، ص ۳۱ به بعد.



قدیم‌ترین زمانها و از دور افتاده‌ترین نقاط مغرب‌زمین به سوی ایران کشانیده است. اما از بخت بد، از آثار و سفرنامه‌های آنان بر اثر توفانهای سیاسی و نظامی اثر جالبی برجای نمانده است. با این حال از مختصری که از سفرنامه‌ها و یادداشتهای آنها باقی‌است، می‌توان کمابیش به بسیاری از خصوصیات زندگی اجتماعی، اقتصادی و سیاسی ایران پی‌برد.

سفر بنیامین یهودی اسپانیایی: بنیامین تودلایی جهانگرد یهودی اسپانیایی، یکی از نخستین جهانگردان بیگانه‌است که صد و پنجاه سال پیش از این بطوطه از ایران دیدن کرد، شرح نسبتاً مختصر و در عین حال بی‌اندازه جالبی در پیرامون شهرها و نواحی مختلف ایران و از آن جمله خوزستان به جا نهاده، و وصفی از اصفهان، کاشان و یزد در سفرنامه‌اش نگاشته است. از آنجا که ظاهراً غرض بنیامین گردآوری آمار و اطلاعاتی دربارهٔ یهودیان خاورزمین بوده است، از خلال نوشته‌های وی پیداست که در این هنگام یعنی عهد سلطنت مظفرالدین سعدبن زنگی، اصفهان و شیراز از آبادترین و پرجمعیت‌ترین شهرهای ایران بوده است. زیرا که در اولی پانزده هزار، و در دومی ده هزار نفر یهودی زندگی می‌کردند. موافق نوشته‌های همین بنیامین، در عهد اتابکان یا دقیق‌تر بگوییم، در بیست سال اول سدهٔ هفتم هجری، یزد از لحاظ جمعیت، و فور نعمت و آبادی، سومین شهر ایران شمرده شده است.

درست یک قرن پس از بنیامین، جهانگرد ونیزی مارکوپولو<sup>۱</sup> قدم به خاک ایران نهاد. وی در نیمهٔ دوم سدهٔ هفتم هجری، مطالب جالبی از پاره‌ای نواحی ایران از جمله یزد، کرمان و هرمز و وضع بازرگانی و رونق بازار تبریز نوشته است. به طوری که از سفرنامهٔ او برسی‌آید، در عهد قویبلای نیز برای نمایندگان سیاسی ارزش بسیاری قایل بودند.

رسم است هنگامی که مسافری از راه سی‌رسد، چنانچه سفیر یا تاجر باشد، کلیهٔ هزینهٔ اقامت او، تا مدتی که کار سیاسی یا تجاری او تمام نشده، از طرف خان پرداخته می‌شود. سرپرستهای وی، مجبورند هر شب برای او زنی ببرند. این زنان حق دریافت وجه و یا هدیه از مهمانان ندارند. در عوض خان هم از آنها مالیاتی دریافت نمی‌دارد.<sup>۲</sup>

سفرنامهٔ اودریک<sup>۳</sup>: این مرد چهل و هشت سال، بعد از مارکوپولو برای مطالعات مذهبی از ونیز و از راه ارز روم خود را به تبریز و سلطانیه رسانیده است و چند سالی را (شاید بین سالهای ۷۲۵ و ۷۳۰ هـ.) در دیرهای فرقهٔ فرانسیسیان به سر برده است. و سپس از راه هرمز و شیراز و کردستان و بغداد به زادگاه خویش بازگشته است.<sup>۴</sup>

هجوم مغول به ایران و آغاز جنگهای صلیبی بیش از پیش، سلاطین و پاپهای روم را به استقرار مناسبات سیاسی با شرق، علاقه‌مند ساخت. به همین مناسبت در شورای روحانیون عیسوی در شهر لیون به تاریخ ۶۴۳ هـ. (۱۲۴۵ م.)، رهبران روحانی بر آن شدند که با تصویب پاپ اینوسان چهارم، هیئتی به چین و هیئت دیگری مرکب از چهار نفر رهبان عیسوی به ایران

### 1. Marcoplo

۲. سفرنامهٔ مارکوپولو، ترجمهٔ حبیب‌الله صحیحی، نگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۵۰، ص ۱۲۹.

### 3. Odoric

۴. ماهر، ابوالقاسم، پیشین، ص ۲۳.

گسیل دارند. نمایندگان اعزاسی به ایران از مذاکرات خود با بایجو سپهسالار مغولی ایران نتیجه‌ای نگرفتند. و نمایندگان چین نیز نتوانستند نظر شورای لیون را به چینیان بقبولانند. به این ترتیب دو هیئت اعزاسی از سفر دور و دراز خود نتیجه‌ای به دست نیاوردند.<sup>۱</sup>

لوی نهم پادشاه فرانسه معروف به لویی مقدس، برای پیروزی لشکریان عیسوی، جلب حمایت مغولان را ضروری می‌شمرد. به همین مناسبت ویلیام روبروکی<sup>۲</sup> را به حضور منگوقاآن فرستاد. ولی وی با تحمل رنج فراوان نتیجه‌ای نگرفت. در دوران قدرت قویلیای - قآن (۶۹۳ - ۶۵۸ هـ) از برکت امنیت نسبی، بازار تجارت رونق گرفت، و دو برادر ونیزی به اتفاق فرزند خود مارکو پولو به خدمت قویلیای رسیدند، و در پکن اقامت گزیدند. عهد قویلیای در چین و دوران حکومت امیر ارغون، و نماینده خان مغول در ایران را باید مقدسه رواج عیسویت در مشرق زمین و تبادل سفیران در میان شرق و غرب دانست. اما فراموش نکنیم که یکی از مهم‌ترین عوامل مؤثر در برقراری این ارتباط، وجود عیسویان نسطوری در سازمان حکومت اسپراتوری مغول بود. پاره‌ای از این نسطوریان که مردانی دانشمند یا بازرگان یا پزشک بودند، در دستگاه مغولان صاحب مقامهای مهمی گردیدند. و کرارا برسبیل فرستاده مخصوص خان، یا ایلخان مغولی به دربار پادشاهان اروپایی روانه می‌شدند.<sup>۳</sup>

آمدن ربان‌سوما<sup>۴</sup> به ایران: ربان‌سوما از نمایندگان است که به ایران و اروپا سفر کرده است. فیلیپ خوش‌سیمابه‌وی اطمینان داد که با کمک و همکاری ارغون‌خان، بیت المقدس را از چنگ سالیک خواهد رهانید. و همو در سال ۱۲۸۷ با ادوارد اول ملاقات کرد. اما این اولین ملاقات، به عقد پیمانی با انگلیس منجر نشد.

در میان نامه‌های تاریخی این ایام، نامه‌ای که ارغون خان خطاب به فیلیپ خوش - سیماء، و ادوارد اول نوشته، شایان توجه و قابل نقل است.

سلطان فرانسه: به نیروی خدای لایزال و تحت توجهات خان اعظم (قویلیای) ارغون چنین فرمان می‌دهد: فرموده‌اید که چون لشکریان ایلخان به مبارزه با مصر اقدام کنند، ما نیز به ایشان خواهیم پیوست. با قبول این پیام می‌گوییم که با اعتماد به کمک خداوند، قصد داریم که در آخرین ماه زمستان (ژانویه ۱۲۹۱ م.) آهنگ حرکت کنیم و در حدود پانزدهمین روز اولین ماه فصل بهار، در برابر دمشق خیمه و خرگاه برپا سازیم. اگر شما به عهد خویش وفا کنید و لشکریان خود را در موعد مقرر به آن نقطه گسیل دارید، به خواست خداوند چون ما بیت المقدس را فتح کنیم، آن را به شما تسلیم خواهیم کرد. لکن اگر شما به میثاق خویش پایدار نباشید، حرکت لشکریان ما بی‌ثمر خواهد بود. از این دو راه، کدامین را اختیار خواهید فرمود؟ و اگر ما ندانیم که چه باید کرد بر این کار چه سودی مترتب خواهد بود؟ فیلیپ به این نامه که در ۶۸۸ هـ نوشته شده بود، توجهی نکرد. ولی ادوارد اول که

۱. طاهری، ابوالقاسم. همان، ص ۲۴.

2. W. Rubruqui

۳. طاهری، ابوالقاسم، همان، ص ۲۵.

4. Rabban Suma

به استقرار مناسبات دوستانه با مغولان دل‌بستگی داشت، دو نفر از رجال انگلستان را با عده‌ای به ایران فرستاد. ولی چون ادوارد در همین ایام سرگرم جنگ با اسکاتلند بود، نتوانست به یاری ارغون برخیزد. و نمایندگان ادوارد قبل از رسیدن به ایران دریافتند که ارغون در گذشته است.<sup>۱</sup>

**روابط ایران و چین** به طوری که از منابع تاریخی مربوط به عهد شاهرخ و الوغ بیک برمی - آید، در حدود سال ۷۰۱ م.، نمایندگان سیاسی و اقتصادی، مکرر بین دربار چین و ایران در آمد و رفت بودند. بارتولد می‌نویسد: «... به همراه سفراء چین سفیر فوق‌العاده خلیل سلطان موسوم به خدایداد نیز با هدایا و تحف بسیار به چین رفت... در سال ۸۰۱ میلادی، همان نمایندگان سال ۷۹۵ میلادی که به ایران آمده بودند، به ریاست آن چزی. دانو به ترکستان آمدند. و بعد در سال ۹۰۱ میلادی به هرات رفته و به مناسبت مرگ تیمور به شاهرخ تسلیت گفتند. در همان سال نیز به کشور خود مراجعت کردند. تیمور به همراه نمایندگان چین، سفیر خویش را به دربار امپراتور چین فرستاد. و در تاریخ مربوط به حوادث سال ۱۰۱۱ میلادی در خصوص گذشتن سفرای اعزامی دربار هرات از «بش‌بالیق» بحث می‌شود. در سال ۱۲۱۲ باز، هیئتی از دربار چین به ایران آمد و مورد استقبال گرم مردم هرات واقع شد. منازل آنان را با قماشهای ابریشمی و قاللیهای گران قیمت زینت دادند. گردش نمایندگان چین مدتی در صفحات غرب طول کشید، و در نامه امپراتور چین، به شاهرخ و خلیل سلطان اندرز داده شد که با هم متحد باشند.

این هیئت که به سر پرستی Bo. A. ErHiN. Tag به ساوراء النهر آمده بود، در سال ۱۲۱۳ به چین مراجعت کرد. به همراه آن هیأت، نمایندگان به شیراز و هرات و سمرقند و سایر شاهزاده نشینها، به چین رفتند.

در ظرف یک سال هیئتهای زیادی به دربار چین فرستاده شدند و همه آنان در سال ۱۴۱۵ میلادی به کشور خود بازگشتند. و پس از آنهم نمایندگان دربار ایران و سایر نقاط، به چین عزیمت کردند. مورخان آن دوره از آمدن نمایندگان دول خارجی بحث نموده‌اند. نمایندگان دربار هرات بار دیگر به چین فرستاده شدند و در سال ۱۴۱۶ میلادی به محل ماسوریت خود رسیدند. در همان سال از دربار امپراتوری چین سفرایی به هرات، سمرقند، آندو و اصفهان فرستاده شدند. همه آنان در سال ۱۴۱۷ به کشور خود بازگشتند. لیکن به عقیده حافظ ابرو و عبدالرزاق، سفراء چین در سال ۱۴۱۷ میلادی در هرات حضور داشتند. و در ۲۳ ربیع الاول ۸۲۰ هجری... در هرات به افتخار نمایندگان خارجی، به ویژه سفرای چین، مجلس جشن و سرور برگزار گردید. و در همان مجلس مراسم تودیع به عمل آمد.

در این ضیافت باشکوه، شاهزاده الخ بیک نیز که در ۱۹ ربیع الاول ۸۲۰ هجری برابر با روز جمعه هفتم ماه مه ۱۴۱۷ به هرات وارد شده بود، شرکت داشت. با این هیئت، باز هم نماینده فوق‌العاده دربار هرات موسوم به اردشیر توواجی و از طرف دربار سمرقند یک سفیر دیگر، به چین حرکت نمود. اردشیر توواجی در ۲۳ رمضان ۸۲۲ هجری برابر با ۱۴۱۹ میلادی به هرات مراجعت کرد. به همراه سفیر فوق‌العاده دربار هرات، یک هیئت حسن نیت دیگر به

هرات وارد شد. این هیئت سفراء چین قبل از رفتن به دربار هرات به سمرقند رفتند و هدایا و تحف زیاد به الغ بیک تقدیم نمودند. و به فاصله یک روز توقف در سمرقند، به سوی هرات حرکت کردند... نمایندگان چین به همراه سفرای دربار هرات و سمرقند، در دهم صفر ۸۲۳ هجری برابر با ۱۴۲۰ میلادی به دربار چین رفتند. نمایندگان دربار سمرقند از سال ۱۴۲۰ الی ۱۴۲۱ میلادی در پکن ماندند. آنان در سوغ شرفیاب شدن به حضور امپراطور چین، اسب سفید زیبایی را که الغ بیک فرستاده بود، تقدیم نمودند.

غیر از نمایندگان مخصوص دربار هرات و سمرقند، بایسنقر شاه ملک (فرمانروای خوارزم) و سیورغتمش خان، نیز سفرایی در دربار چین داشتند. خاطرات سفیر مخصوص شاهزاده بایسنقر موسوم به غیاث الدین نقاش، در میان خاطرات سایر نویسندگانی که در حق چین مطالبی نوشته اند، مفصل تر و جالب تر است.

در ربع دوم قرن ۱۵ مسئله اعزام نمایندگان فوق العاده و سفرای مخصوص، کمی از حدت و شدت اولی افتاد. مورخین چین، این موضوع را ناشی از تحولات سیاسی تغییر خط مشی دیپلماسی آن زمان امپراتوران، می دانند. امپراتور چین در نامه ای که در سال ۱۴۳۲ م. برابر با ۸۳۵ ه. به دربار هرات فرستاد، از شاهرخ ضمن گله گزاری از آشوبها و انقلابات آسیای مرکزی به ویژه قسمتهای سرحدی چین، جداً «خواست که به این ناراحتیها خاتمه داده شود. این نامه توسط «هادم — لی گویل» تقدیم حضور شد. در سال ۱۴۲۷ م، برابر ۸۳۰ هجری، امپراتور چین از شاهرخ تقاضا کرده بود که از بازرگانان چین حمایت کند... متن نامه ای که در سال ۱۴۴۵ میلادی امپراتور چین به عنوان الغ بیک فرستاد، در تاریخ عمومی چین موجود است. مصنوعات چینیان از قرن ۱۰ به خارج صادر گردید. مخصوصاً ظروف چین از وهله اول شهرت یافت. الغ بیک یکی از کاخهای زیبای خود را... با مصنوعات چینی سزین کرده بود. الغ بیک در زمستان سال ۱۴۲۱ م. در بخارا سفراء ویژه تبت را به حضور پذیرفت. ولی از هدفهای آن هیأت و نحوه پذیرایی اطلاعات کافی موجود نیست.»<sup>۱</sup>

جوزافا باربارو در سفرنامه خود می نویسد: در طی جنگهایی که میان عالیجناب سینیورا<sup>۲</sup> و سلطان عثمانی در سال ۱۴۷۱ م. (۸۷۶ ه.) در گرفت، سراقه به سیر و سفر در میان بربرها خوگرفته بودم، همراه سفیر حسن بیک (اوزن حسن) پادشاه ایران به آن سامان روانه گردند. سفیر حسن بیک به ونیز آمده بود تا جمهوری ونیز را به ادامه جنگ با سلطان عثمانی برانگیزد. ما از ونیز، باد و کشتی رویه راه نهادیم و دو کشتی بزرگ دیگر به دنبال می آمد و پراز سپاهی و سهمات جنگی بود. و اینها غیر از تحف و هدایایی بود که عالیجناب سینیورا برای حسن بیک توسط ما فرستاده بود... هدایا عبارت بود از چند توپ و ابزار بمباران و تفنگ و باروت و گلوله و دیگر سلاحهای مختلف به ارزش سه هزار دو کات. سربازان، مسلح به کمان شاخی و تفنگ بودند. دو یست تن زیر فرمان سه سرهنگ و

۱. الخ بیگ و دوران او، تالیف باربولد، ترجمه احمدی پور، ازس ۱۸۳ به بعد.

یک فرمانده به نام طوماس که ده تن را برای هرواحد برگزیده و مجهز کرده بود، قرار داشتند. تحف و هدایا عبارت بود از ظروف سیمین به ارزش سه هزار دوکات، پارچه های زربفت به ارزش دو هزار و پانصد دوکات، پارچه های سرخ و دیگر پارچه های پشمی به ارزش دو هزار دوکات...»<sup>۱</sup>

«در جزیره قبرس، نماینده و نیز و سفیر اوزون حسن درباره وضع راهها و اشکالاتی که در راه وصول به مقصد داشتند، تبادل نظر کردند. و سرانجام پس از تحمل خطرات و مشکلات فراوان به تبریز رسیدند.» (در ۳ مه، شاه بامدادان کس به دنبال او (یعنی بطریق انطاکیه) و ما فرستاد و به همه ما بار داد. بطریق سه جامه زربفت و سه جامه از مخمل ارغوانی و سه جامه از مخمل بنفش همراه آورده بود که به شاه تقدیم کرد. شاه ما را به خیمه خود خواند و از سفیر خواست که غرض از رسالت خود را معروض دارد و بطریق گفت که او فرستاده دوله بورگونی است. و به نام او پیشنهادهای سهم تقدیم نمود. سفیر خطابه ای مفصل ایراد کرد که به ظاهر چندان تأثیری در شاه نمود. و تکرار آن در اینجا لازم نیست. ناهار را با اعلیحضرت خوردیم و وی بسیار چیزها از سفیر پرسید و پاسخ شنید. و پس از آن به چادرهای خود باز گشتیم. در ۲ ژوئن ۱۷۰۵ به تبریز وارد شدیم و منزلی در اختیارمان نهادند و در هشتم ماه ماو بطریق ناسبرده به دربار احضار شدیم. و پیش از این چهار بار شاه به من گفته بود که باید به کشور فرانکها بازگردم. و عالیجناب جوزا فابار بار و نزد او بماند. اما من پیوسته به این کار اعتراض کرده بودم و هرگز گمان نمی بردم که وی بار دیگر در این باره سخن گوید. هنگامی که در پیشگاه شاه حاضر شدیم، اعلیحضرت بطریق فرمود: تو نزد مخدوم خود بازگرد، و وی را آگاه کن که من بر آنم که به عهد خود وفا کنم و با ترکان عثمانی بجنگم. و به زودی چنین خواهم کرد. و سپس شمه ای در این معنی گفت. آنگاه روی به من کرد و گفت تو نیز با این کشیش نزد سرور خود بازگرد، و می گویی که من نیز در آستانه جنگ با عثمانیان ایستاده ام و آنان نیز نبرد می جویند. من سفیری بهتر و کاردان تر از تو نتوانم فرستاد. تو در اصفهان به سر برده و با من بدینجا بازگشته ای و هر چه باید ببینی، دیده ای و می توانی به مخدوم خود و همه بزرگان عالم مسیحیت حقیقت را گزارش دهی.» وقتی این را شنیدم، سخت آزرده خاطر شدم و در پاسخ گفتم که این کار از من بر نمی آید و دلیل و برهان آوردم. سپس شاه با نگاهی غضب آلود گفت «من می خواهم و به تو فرمان می دهم که بروی. و مضمون این امر را در نامه ای به مخدومت خواهم نوشت.» آنگاه از بطریق و جوزا فابار بار و خواهش کردم که آنچه در این باره می اندیشند بر زبان آرند. هر دو گفتند چاره جز فرمانبرداری نداریم. پس به پاس عقیده ایشان و اراده شاه پاسخ دادم: خدایکانا اگر چه از این کار بیزارم، اما چون خشنودیت در آن نهفته است، هر چه فرمان دهی می پذیرم. و هر جا که بروم از قدرت عظیم اعلیحضرت و حسن نیتش سخن خواهم گفت تا شاهزادگان مسیحی خشنود شوند. چنین می نمود که شاه از پاسخ من خشنود است و از روی عنایت جوابی کوتاه و مهر آمیز داد. «ملکم می نویسد ازدواج اوزون حسن با یک شاهزاده خانم و نیزی، به تحکیم مناسبات دو کشور کمک کرد. و نیزیها چشم امید به طبع سرکش و جاه طلب اوزون حسن دوخته بودند. و در همان ایامی که عثمانیها در مقام عقد پیمان دوستی با

۱. سفرنامه و نیزیان در ایران، ترجمه منوچهر امیری، ص ۴۸.

جمهوری و نیز بودند و مجلس شیوخ با چنین مشکلی روبرو بودند، چهارتن از سفیران اوزون - حسن بهونیز آمدند تا پیمانی علیه ترکان و بر ضد سلطان مصر ببندند بشرط برآن که ونیزیها با نیروی دریایی خود بر هر دو کشور عثمانی و مصر حمله برند. ونیزیها صمیمانه و با جان و دل پذیرفتند. و پس از مشورت، «کاترینوزنو» را انتخاب کردند. و او با خشنودی، مسافرت به - ایران را بر عهده گرفت. و در ۱۴۷۱ ژوئن سال ۱۴۷۱ به دربار اوزون حسن فرستاده شد. مأموریتش آن بود که پیشنهاد کند که ما حاضریم یکصد کشتی مسلح کوتاه و بسیاری کشتیهای بزرگ و کوچک دیگر را مسلح کنیم. و با آنها به اسپراتوری عثمانی از راه دریا حمله بریم. مشروط بر آن که او نیز از راه خشکی با همه نیروهای خود به ترکان بتازد. کاترینوزنو با این مأموریت از ونیز خارج شد و با زحمت زیاد به ایران رسید و با احترام فراوان پذیرایی شد و با زحمت زیاد موفق گردید با دسپینا خاتون به نام جمهوری و نیز ملاقات کند. این بانو نیز قول همه گونه مساعدت به سفیر ونیز داد. سرانجام اوزون حسن تحت تاثیر این تبلیغات و آمد و رفتها، به فرمانروای گرجستان نوشت که جنگ را با ترکان آغاز کند. اما بهار سپری شد و خبری از تدارکات جنگی ونیز نشد. شاه رفته رفته نومید شد. ولی ونیزیها با اعزام پیک، قول وفاداری می دادند و در ۱۶ ژانویه جوزانا باربارو را به عنوان سفیر باشش توپ دژگشای بزرگ و تفنگهای قتیله‌ای و تفنگهای جنگی، به تعداد کثیر و باروت و دیگر مهمات و شش توپچی و یکصد تفنگچی و دیگر سربازانی که در به کار بردن توپ مهارت داشتند و یک دریاسالار، و با نیروی دریایی عظیم به ایران گسیل داشت.

بالاخره جنگ ایران و عثمانی آغاز شد و در جبهه‌های مختلف پیروزی نصیب ایرانیان گردید. ولی در آخرین نبرد که در سال ۱۴۷۳ بوقوع پیوست، ده هزارتن از ایرانیان و چهارده هزارتن از ترکان، به خاک هلاک افتادند و ترکان عثمانی فاتح شدند.<sup>۱</sup>

**روابط سیاسی باهند** «با افزایش قدرت دودمان آق‌قویونلوها (= سپیدگوسفندان) و بلند آوازه شدن نام و اعتبار امیرحسن بیگ (= اوزون حسن)، فرستادگان پادشاهان و فرمانروایان کشورهای مختلف با هدایایی بسیار، متوجه دربار پادشاه بایندری گردیدند. شرحی که جوزانا باربارو، در پیرامون شکوه و حشمت دربار و دارایی، و به ویژه جواهر خزانه شاهی در سفرنامه‌اش نگاشته است، بسیار جالب و دلنشین است... در میان هدیه‌هایی که سفیران هند عرضه می‌دارند، سخن از جانور درنده‌ای به میان می‌آید، نظیر ببر و شیر. در میان هدیه‌ها فیل تومندی در برابر پادشاه با اشاره فیلبان در یک چشم برهم نهادن درخت بزرگی را از جای برمی‌کند. همچنین زرافه‌ای به حضور پادشاه تقدیم می‌شود... باربارو درباره جواهرات شاهی، چنین می‌نویسد: «... آن‌گاه پادشاه سه پارچه الماس ناتراشیده به من نشان داد که یکی از آنها وزنش به سی قیراط می‌رسید... و دو پارچه دیگر که یکی ده قیراط و دیگری سیزده قیراط وزن داشت. و سپس از من پرسید که آیا در کشور ونیز چنین جواهراتی پیدا می‌شود. پاسخ دادم خیر. به مجردی که این سخن را شنید، سستی سروراید برداشت که بر روی هم چهل رشته بود. و در هر رشته‌ای سی دانه سروراید دیده می‌شد. نیمی از آنها غلطان بود...»

آن‌گاه به اشاره‌اش در کاسه‌ای سیمین نزدیک به ۶ دانه سروراید ریختند که همه آنها ناسفته و بسیار خوشرنگ بود... آن‌گاه گفت می‌تواند یک‌بار اسب از این سرورایدها نشانم بدهد.»

از نوشته‌های باربارو و کنتارینی به‌خوبی پیداست که اوزون‌حسن به‌فرستادگان جمهوری ونیز توجه خاصی داشت. همیشه هرچا پادشاه حرکت می‌کرد، آنان نیز مانند نزدیکان و سرداران و درباریان ملتزم رکاب بودند، و مکرر در خلوت به‌بارگاه فراخوانده می‌شدند و از هردری سخن به‌میان می‌آمد. اوزون‌حسن به‌ویژه علاقه‌سند بود اطلاعاتی در پیرامون جغرافیای ونیز و وضع اروپا و شیوه کشورداری پادشاهان اروپایی به‌دست آورد، همچنین ونیزیها، علاقه او را به‌علوم و فنون گوناگون تایید کرده‌اند... «چنان که گفتیم، در دوران زمامداری تیمور، سفیر اسپانیا به نام کلاویخوسفری به ایران کرد، و در حدود سال ۱۴۰۶ م، با همراهان خود از طریق طرابوزان، خوی و تبریز، متوجه سلطانه، ری، جاجرم و بلخ شد و تا دورترین نقاط شمال ایران عهد تیموری، سفر کرد. و در بهار سال ۱۴۰۶ م (۸۰۹ هـ) به اسپانیا مراجعت کرده‌اند. نوشته‌های این سیاح و سفیر اسپانیولی چنانکه قبلاً گفتیم هرچند از لحاظ جغرافیایی زیاد دقیق نیست، ولی نوشته‌هایش از لحاظ تشریح اوضاع اجتماعی عصر تیموری بسیار جالب و خواندنی است.

پس از سرگ تیمور در عهد فرزندان او و دودمان آق‌قویونلو و قراقویونلو، رشته ارتباط با عیسویان یکباره قطع نشد. ولی در عهد اوزون‌حسن، روابط سیاسی با غرب مخصوصاً با جمهوری ونیز وسعت گرفت. چه در این ایام نفوذ سیاسی عثمانیها در غرب رو به‌فزونی بود. و جزیره یویبا<sup>۱</sup> واقع در مجمع‌الجزایریونان سورهجوم لشکریان عثمانی قرار گرفته بود و نیران باعزام کورینی<sup>۲</sup> و باربارو<sup>۳</sup> و کاترینوزینو<sup>۴</sup> سعی کردند حمایت ایران را به‌سوی خود جلب کنند.

«از سرگ کلاویخو (حدود سال ۱۴۰۶ م.) تا ظهور آنتونی جنکین-سون که برای نخستین بار به‌فکر ایجاد روابط بازرگانی با ایران افتاد (سال ۱۵۵۷ م.) یعنی در عرض ۱۵۰ سال کوششهای زیادی

### توجه بازرگانان انگلیسی به ایران<sup>۶</sup>

از طرف کشورهای اروپایی برای ریختن شالوده مناسبات سیاسی و اقتصادی با خاور زمین، و به‌ویژه کشور ایران به‌عمل آمد. در اثنای این صدوپنجاه سال تدریجاً وضع بازرگانی جهان دچار تحول گردید. و همین دگرگونی سبب علاقه بازرگانان انگلیسی به‌دایر کردن رابطه بازرگانی با مشرق زمین و منجر به رقابت شدیدی با پرتغالیان شد.

در این تاریخ، یعنی نیمه دوم سده شانزدهم میلادی، کشورهای اروپایی، پس از دو قرن جنگهای صلیبی و مبارزه با مسلمین فرسوده شده، و در پی طرقي بودند تا مناسبات خود را با دولتهای مسلمان خاورزمین بهبود بخشند، تا از این راه حرکت جهانگردان اروپایی و دعای مسیحی و آمد و رفت بازرگانان به‌سهولت امکان پذیر شود. و سوداگران اروپایی از راه زمین و دریا بتوانند در پناه امنیت و آرامش به‌فعالیتهای اقتصادی مشغول شوند. تا پای سلطان محمد فاتح به‌خاک اروپا نرسیده بود، ناوگان ژن و ونیروپیزا در دریای مدیترانه و دریای سیاه رفت و

۱. طاهری، ابوالقاسم، پیشین، ص ۸۲ به‌بعد.

2. Euboea      3. Quivini      4. Barbaro      5. Caterino Zono

۶. تلخیص از، طاهری، ابوالقاسم، پیشین، ص ۴۲ به‌بعد.